

گروه هشت نفره ما به اتفاق چند نفر از مبارزان افغانستانی از جمله مهندس شریف که بعدها شهید شد و دونفر راه بلد به نام های محرم و جمعه خان به سمت مرز راهی شدیم و از آن جا به گروه های مبارز افغانستانی پیوستیم

می گفت: فردی که به عنوان راه بلد همراه کاروان ما بود وابسته به یکی از احزاب افغانستان بود احساس کردیم می خواهد امکانات کاروان را برای تحویل به حزب خود هماهنگ کند و ما تدبیرمان بر این بود که هرگونه توزیع امکانات زیر نظر حمید قلنبر برای توزیع بین احزاب مبارز باشد. مشکوک شدن ژاندارمری تایید حرکت کاروان را به توقف کشید در تماس با سپاه تایباد، گروهی از بچه های سپاه به همراه آقای شاکری خود را به ما رساندند و رفع مانع کرده و ما موریت ما برای تحویل امکانات به گروه به درستی صورت گرفت. »

گروه هشت نفره ما به اتفاق چند نفر از مبارزان افغانستانی از جمله مهندس شریف که بعدها شهید شد و دونفر راه بلد به نام های محرم و جمعه خان به سمت مرز راهی شدیم و از آن جا به گروه های مبارز افغانستانی پیوستیم از روستاهای مختلف که رد می شدیم، راه بلدها و مهندس شریف هماهنگیها را انجام می دادند و در خانه دوستان افغانستانی انگور استراحت می کردیم چون از ما پذیرایی می شد برخی مواقع در مسیر اگر صلاح نبود وارد خانه ها بشویم، در باغ های اطلاعات سریع منتقل می شد. شوروی سابق خوف آن را داشت که انقلاب ایران به افغانستان سرایت کند، به همین دلیل سعی می کرد با کنترل شدید نقاط مرزی مطمئن شود که آیا تحرکاتی از ایران انجام می شود یا خیر. پس با تدابیر امنیتی محل اقامت و استراحت ما متنوع بود یعنی گاهی در باغ ها بود و گاهی در محیط های بسته.

جالب اینکه وقتی می خواستیم از مرز عبور کنیم به دنبال مرز می گشتیم و بستری که از آن رد می شدیم، یک رودخانه پراکنده وسط بیابان بود به نام هریرود. ما در مطالعات جغرافیایی مان درباره هریرود اطلاعاتی داشتیم و وقتی به آنجا رفتیم، دیدیم چیزی به نام رودخانه معنا ندارد یعنی از شمال افغانستان آب جاری می شود و در بیابان پخش می شود اما در جایی تخریب خاک بیشتر و در جایی کمتر بود. آب آن هم بسیار کم بود و مدام جاری نبود، پس مسیر مشخصی برایش نبود و هدایت نمی شد و در جاهایی برکه هایی به وجود آورده و در جاهایی پخش شده بود اینجا تصور ما تصحیح شد که اصلاً خود ماشین باید از وسط هریرود حرکت کند. کامیونی که ما با آن حرکت کردیم بسیار قدیمی و شاید مربوط به پنجاه سال قبل بود. بدنه کامیون چوبی بود و بیشتر برای حمل گوسفند از آن ها استفاده می کردند لذا گنجایش آن چند برابر کامیون های معمولی بود. همه سوار همین کامیون بودیم و یک عده از مردم عادی افغانستان هم که می خواستند از ایران به کشورشان بروند، سوار آن شدند. حتی بعضی از آن ها خانم بودند. حجاب خانمهای آن ها حسب فرهنگ بومی افغانستان بسیار پوشیده است، یعنی پارچه ای خیمه مانند است که شکافی دارد تا چانه و همچون مخروطی خیمه وار هیکل شان را می پوشاند. آن ها این چادر را از بالا سرمی کنند و توری های مخصوصی برای پوشش روی صورت دارد که بسیار پوشیده تر از حجاب خانم های ایران است. کامیون حرکت کرد در بین راه افراد راه بلد اعم از خود راننده و افراد دیگر مکرر از بیراهه می رفتند؛ به دلیل اینکه چراغ های روشنی در بیابان دیده می شد که می گفتند تانک هستند. لذا برای اینکه گرفتار تانک ها نشوند یا در معرض دید آن ها قرار نگیرند از بیراهه های خطرناک می رفتند واقعا جای تعجب بود که چگونه راننده در آن بیابان تاریک با چراغ خاموش می رفت به همین دلیل حتی یک بار هم راه را گم کرد آقا حمید کاملاً راه بلد بود و مسیر را می شناخت و آرامش داشت و بقیه هم وقتی روحیه او را می دیدند، آرامش پیدا می کردند.